



## بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های استان سمنان - 18 / آبان / 1385

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه که در این جمع پُرشور، پُراستعداد و پُرشوق مشاهده می‌کنم، برای من در حکم يك اشارت بزرگ است. جمعهای دانشجویی در اغلب نقاطی که ما توفیق پیدا می‌کنیم در بین این عزیزان شرکت کنیم، همین طورند. شما هم یکی از مجموعه‌های بزرگ دانشجویی کشور هستید؛ البته در گنجایش این تالار، بخشی از مجموعه‌ی عظیم دانشجویی استان تشریف دارید که من خواهش می‌کنم سلام من را به بقیه‌ی دانشجویان و استادان - که عزیزان ما هستند - برسانید. آنچه که در این مجموعه مشاهده می‌شود، حقیقتاً يك تحرك، تپش، شوق، امید و آماده‌به‌کاری برای پیمودن راههای دشوار و رسیدن به قله است. این درست است که گفت:

تپش دل بود سرا پایم قطره‌ی ناچکیده را مانم

بعضی از انسانها آن چنان وجودشان پُرتپش و پُرتحرك است که مثل اینکه همه‌ی اعضا و جوارح آنها قلب است؛ اینها می‌توانند به قله برسند. رسیدن به قله، يك مرحله‌ی «آرزو» دارد. شما وقتی از پنجره‌ی خانه تان منظره‌ی کوهستان را مشاهده می‌کنید - که در تهران مکرر دیده می‌شود - می‌بینید کسانی به آن بالاها رفته‌اند و دارند در ارتفاعات بلند راه می‌روند؛ آرزو می‌کنید کاش شما هم بتوانید به آنجا برسید. این، يك مرحله است؛ لیکن کافی نیست. مرحله‌ی بعد این است که از رختخواب بلند شوید، بیرون بیایید، لباس مناسب بپوشید، کفش مناسب به پا کنید و به طرف کوه راه بیفتید. وقتی انسان به بخشهای دامنه‌ای می‌رسد، بعضیها، با پستی بلندیها و سختیها و خاک و گل‌هایی که سر راهشان می‌بینند، خسته می‌شوند، حوصله‌شان سر می‌رود و تصور می‌کنند که رسیدن به قله، مثل پریدن يك کبوتر است که پایشان را بگذارند و بپرند و به آنجا بروند، فکر این حرکت میان راه را نمی‌کنند؛ اینها زود مایوس می‌شوند. بعضیها چند تا پیچ و خم هم بالا می‌روند، لیکن خسته می‌شوند. بعضی احساس خستگی هم نمی‌کنند، اما حوصله‌شان سر می‌رود؛ عجله می‌کنند؛ خیال می‌کنند که نیم ساعت یا يك ساعت که انسان راه رفت، باید به آنجا برسد. اینها آفتهای این حرکت است. آن کسی که صبورانه، شائقانه، با استفاده‌ی از همه‌ی توان و نیروی خود و با امید به اینکه به آنجا خواهد رسید، حرکت بکند، از طولانی شدن زمان، از دراز بودن راه، از پی‌درپی آمدن گردنه‌ها، از در میان راه ماندن بعضی از رفیقان نیمه راه، نمی‌هراسد؛ این آدم باید مطمئن باشد که به آن قله خواهد رسید.

بعضیها به افرادی که اهل معنایند، مراجعه می‌کنند و می‌گویند ذکری بدهید تا ما بشویم يك آدم نورانی و خوب! خیال می‌کنند مثل حبه‌ای است که بخورند و فوری تغییر حالی در آنها به وجود بیاید؛ نه. اگر انسان بناست نورانی بشود و دلش با عوالم غیب آشنا بشود، اگر انسان می‌خواهد صدای فرشتگان را بشنود، اگر انسان می‌خواهد با ساحت جلال الهی ورود پیدا کند، اگر انسان می‌خواهد شامه‌ی معنوی اش به عطر توحید معطر بشود، باید کار کند؛ باید راه برود. قله در پیش است و در بین راه هم کسانی از راه می‌مانند؛ کسانی پیشیمان می‌شوند؛ کسانی بی‌حوصله می‌شوند؛ کسانی برمی‌گردند؛ کسانی به دیگران می‌گویند فایده‌ای ندارد، کجا می‌روید؛ و کسانی هم اصل قله را انکار می‌کنند! در راه معنویات، این مسائل هست؛ در راه مادیات هم همین مسائل هست.

بنده در یکی از همین ملاقاتها به دانشجویها گفتم شما برای پنجاه سال آینده برنامه ریزی کنید؛ توقع ما این است. منظورم در زمینه‌ی علم است. هدف را این قرار بدهیم که پنجاه سال بعد، کشور شما یکی از مراجع عمده و درجه‌ی اول علمی دنیا باشد؛ به طوری که اگر کسی خواست با تازه‌های دانش آشنا شود، مجبور بشود زبان ملی شما را یاد بگیرد؛ همچنانی که این دختر عزیزمان گفتند که ما مجبوریم زبان بین‌المللی را یاد بگیریم؛ راست هم می‌گوید. انگلیسیها با زرنگی زبان خودشان را زبان علم و زبان بین‌المللی کرده‌اند و هر چه شما می‌خواهید یاد بگیرید و هر



چه می خواهید بخوانید، مجبورید زبان آنها را یاد بگیرید. شما کاری کنید که در پنجاه سال آینده، همین نیاز به زبان فارسی شما باشد. این، يك آرزوست؛ يك قله است؛ مثل قله ی دماوند، مثل قله ی توجال، که نگاه کردن به آن، هیجان انگیز است؛ شوق رسیدن به آن، در دل همه به وجود می آید؛ اما چه کسانی می رسند؟ باید کفش و کلاهش را آماده کنید؛ بیشتر از آن، باید همتش را آماده کنید و راه بیفتید.

من در نسل جوان کشورمان، این استعداد را می بینم. من نمی خواهم گزافه بگویم، شعار هم نیست؛ هیچ کس از ما توقع نکرده که بیاییم این حرفها را بزنیم؛ اینها واقعیت است. جوان ایرانی در استعدادهای گوناگون، يك ظرفیت سطح بالا را داراست. اگر ما مسئولان شناسیم، گناه ماست؛ اگر خود او این ظرفیت را نشناسد، گناه اوست. گناه هم نتیجه ی خودش را دارد؛ از راه ماندن و به مقصود نرسیدن است. اما اگر چشم را باز کنیم، راه را پیدا کنیم، همت بگذاریم و هدف را گم نکنیم، بدون تردید خواهیم رسید.

آنهايي که امروز در قله ی دانشند، همیشه این طور نبوده اند. همین امریکا که امروز از لحاظ علمی از همه ی مراکز علمی و کشورهای دنیا جلوتر است، صد سال پیش برای ابزارهای عادی جنگی خودش، محتاج انگلیس و فرانسه و ایتالیا بود. تاریخ را بخوانید! در جنگهای داخلی امریکا - به جنگهای انفصال معروف است؛ جنگ بین شمال و جنوب امریکا. جنوبی ها می خواستند جدا شوند؛ اما شمالیها می جنگیدند و نمی گذاشتند که آنها جدا شوند؛ جنگ چهارساله که در حدود سالهای هزار و هشتصد و شصت تقریباً، صد و پنجاه سال پیش اتفاق افتاد - دو طرف موفقیت خودشان را در این می دانستند که بتوانند مثلاً يك کشتی جنگی یا يك توپ از فلان نوع را از انگلیس بخرند، از اقیانوس اطلس عبور بدهند و برسانند به این طرف. آن زمان، امکانات نداشتند؛ اما امروز در قله ی علمند؛ چون تلاش کردند. تلاش به دین و ایمان و کفر و اسلام، ارتباطی ندارد؛ قرآن این را می گوید. من بارها این آیه را گفته و خوانده ام: «كَلَّا نَمَدَّ هُوَاءَ وَ هُوَاءَ»؛ ما به همه کمک می کنیم؛ این سنت الهی است. هر کس در راه يك مقصودی تلاش کرد، خدای متعال این سنت را قرار داده است که این تلاش به نتیجه خواهد رسید. مشکل کسی که عاری از معنویت است، جای دیگر است؛ مشکل او يك بعدی بودن، تهیدست بودن از يك ثروت دیگر است و همت را فقط متوجه يك بخش کردن است، که آن وقت ضررهایش را هم دارند می بینند. امروز جامعه ی امریکایی تا خرخره در گنداب این ضررها دست و پا می زند و بدتر هم خواهد شد؛ همینها روی سرشان را هم خواهد گرفت. این حوادث تاریخی، ظرف يك سال و پنج سال و ده سال به وجود نمی آید؛ بلکه در ظرف صد سال، صد و پنجاه سال به وجود می آید؛ اینها به آن اواخرش رسیده اند و مشکلات جدی ای دارند، که حالا بحث ما در آن باره نیست. پس، باید کار و تلاش کرد. من این استعداد را در شما می بینم.

این مطالبی که عزیزان ما در اینجا گفتند - چه رئیس محترم و برخی از استادان، و چه چند نفر از دانشجویان - درخواستهای علمی و حرفه ای است و کاملاً درست است. این خواسته ها، همان مسائل مورد نظر من است. من با مسئولان که مواجه ام، همینها را می گویم. البته حالا که شما گفتید، تأکیدی شد؛ وزرای محترم هم تشریف دارند. همه ی این زمینه های مربوط به علم و تحقیقات، و این مسئله ی تأکید بر علوم پایه، از جمله ی چیزهایی است که من بارها رویش تأکید کرده ام. هر کشوری به هر جا رسیده، از علوم پایه رسیده است.

مسئله ی مدیریت تحقیقات، جزو چیزهای بسیار اساسی است که من در ماه رمضان هم که جلسه ی با دانشجویان یا اساتید بود، یادداشت کرده بودم که بگویم - حالا یادم نیست کدامیک از این دو جلسه بود - اما وقت نشد؛ حالا می گویم: تحقیقات باید مدیریت پیدا کند. ما همه اش می گوییم بودجه ی تحقیقات از چهل و هفت صدم در صد مثلاً، به سه درصد برسد؛ روی جنبه ی مادی و کمی اش بحث می کنیم که البته لازم هم هست؛ اما يك جنبه ی کیفی هم دارد؛ تحقیقات موازی و غیر لازم نباید باشد؛ مهم تحقیقات بنیادی، تحقیقات کارکردی و تحقیقات تجربی - سه نوع تحقیقات داریم - است که هر کدام در مجموعه ی تحقیقات کشور، يك سهم و وزنی دارند. این سهم



را رعایت نکردن و ملاحظه نکردن، از مشکلات ماست. یک مرکز مدیریت تحقیقات در کشور لازم است که ان شاء الله بایستی به همت این عزیزان و این دولت فعال و پا به رکاب و آماده به کار، تحقق پیدا کند. و اما مشکلات دانشجویان و استادان و بالاخره جنبش عدالت خواهی - این حرفهایی که زدند - همه اش حرفهای مورد تأیید ماست. هر چه هم من بتوانم و در حوزه ی کار من باشد، اقدام می کنم؛ هر چه باید توصیه کنم، توصیه می کنم و امیدواریم ان شاء الله که عزیزان ما دنبال بکنند.

مطلبی که من می خواهم به شما عرض کنم، حول و حوش یک آیه ی قرآن است. آیه ی معروفی است: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». تغییرات به دست شماست. کلید تحولات اجتماعی و تحولات عظیم در دست شماست؛ مضمون آیه این است. یک جای دیگر در یک دایره ی محدودتر می فرماید: «ذلك بأن الله لم یك مغیرا نعمة أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». این آیه، پسرفت را می گوید. خدای متعال پسرفت را نصیب هیچ کشوری نمی کند، مگر خودشان به دست خودشان بکنند. تغییر موجب پسرفت را خود ملتها به وجود می آورند. و شبیه این مضمون در آیات متعدد دیگری هم هست که مرجعش به همین است. خلاصه ی اینها چیست؟ خلاصه ی اینها این است که شما آحاد انسان، سر رشته دار تحولات جامعه هستید؛ شما هستید که تحول و تغییر را ایجاد می کنید. عزم انسان، تعیین کننده است.

بعضی ممکن است بگویند منظور از عزم انسان چیست؟ اراده ی چه کسی؟ اراده ی من یک نفر، توی یک نفر، اراده ی چه کسانی مؤثر است؟ این البته جزو بحثهای دامنه دار است، لکن من می خواهم فی الجمله عرض بکنم که عزم یکایک انسانها در حد خودش تأثیر دارد؛ نه فقط در مسائل شخصی - که تأثیر تام دارد - بلکه در مسائل اجتماعی. ما اگر چنانچه آرزوهایمان، هوسهایمان، هواهای نفسانیمان در فعالیتها مان حاکم شوند و در رفتار ما، عقل کنار بیاید و محاسبه ی درست کنار زده شود، این کار در ایجاد یک سلسله تحولات منفی در جامعه تأثیر می گذارد. حالا یک مثال کوچکش را عرض بکنم: شما می روید یک جنسی را از بازار تهیه کنید - یک لباس، یا فرض بفرمایید یک وسیله ی خانه؛ یک ظرف - نوع داخلی اش هست، نوع خارجی اش هم هست؛ یک مقداری به خاطر تبلیغات خارجی، یک مقدار به خاطر پُر دادن به اینکه این جنس خارجی است، یک مقدار به خاطر رسوبات فرهنگی قبلی که جنس داخلی فایده ای ندارد و یک مقدار هم شاید به خاطر مرغوبتر بودن جنس خارجی - این مرغوبتر بودن هم ممکن است یکی از عوامل باشد، لیکن به هر حال تعیین کننده نیست - شما آن را انتخاب می کنید. یعنی چه کار می کنید: یک کارگر ایرانی را بیکار می کنید و یک کارگر غیر ایرانی را به کار وادار می کنید. خوب، مگر بیکاری امروز، مشکل عمده ی جامعه ی ما نیست. وقتی شما این طور کردید، بنده این طور کردم، آن برادر دیگر، آن خواهر دیگر، و یکی یکی از این روش پیروی کردیم، نتیجه چه می شود؟ نتیجه، ورشکستگی کارخانه ی داخلی، بیکاری کارگر داخلی و در نهایت باعث ناامیدی سرمایه گذار داخلی می شود. بیکاری هم که به دنبال خودش اعتیاد، فساد و اختلافات خانوادگی می آورد و به دنبال آن، حوادث سیاسی و اجتماعی فراوان به وجود می آید. بنابراین، از یک چیز کوچکی شروع می شود؛ از یک اراده ی شخصی من و شما. پس اراده ی شخصی افراد هم حتی در تحولات اجتماعی، می تواند اثر گذار باشد. و از این دست مسائل، فراوان است. هوس می کند از دست رفیقش سیگار بگیرد بکشد؛ گرایش به سیگار، گرایش به مواد مخدر، هوسهای زودگذر؛ اینها همان چیزهایی است که به دنبال خودش یک جریان عظیم، طولانی و تمام نشدنی از تحولات اجتماعی را - که پسرفت هست - به وجود می آورد. عکسش هم صادق است.

بنده گاهی صبحها به ارتفاعات تهران می روم. وقتی ما حرکت می کنیم، هوا تاریک است؛ یعنی بعد از نماز صبح خیابانها خلوت است؛ وقتی به چراغ قرمز می رسیم، می ایستیم. بنای ما بر این است. هیچ کس هم در خیابان نیست؛ یعنی هیچ ماشینی هم از آن طرف نمی آید؛ می ایستیم تا چراغ سبز می شود، بعد عبور می کنیم. من دیده ام وقتی ما این طرف چهارراه ایستاده ایم - مثلاً سه، چهار تا ماشین همراه هستیم - از آن طرف چهارراه یک



ماشین دارد می آید و تصمیم هم دارد از چراغ قرمز عبور کند؛ یک خرده هم عبور می کند؛ اما وقتی می بیند سه، چهار تا چراغ آن طرف روشن است و ماشینها ایستاده اند، او هم آهسته ترمز می گیرد و گاهی هم یک ذره به عقب می رود. یعنی انضباط اجتماعی یک نفر، در احساس لزوم انضباط اجتماعی در افراد مقابل تأثیر می گذارد. رفتارهای فردی ما تأثیر گذار است، حتی در فرهنگ سازی و بسیاری چیزهای دیگر. به هر حال، عزم انسانی، محور و ملاک است.

حالا تحول یعنی چه؟ تحول چرا؟ مگر بناست تغییر اتفاق بیفتد؟ بله. تحول در جوامع انسانی و برای بشر، سنت لایتغیر الهی است. هیچ کس نمی تواند در مقابل تحول بشری بایستد؛ امکان ندارد. دیر یا زود، یکی پس از دیگری، تحولات بشری اتفاق می افتند. این راز ماندگاری و راز تعالی بشر است. اصلاً خدا بشر را این طور قرار داده است که ایستایی در طبیعت انسان نیست. شاید یکی از فرقهای انسان با بقیه اشیا هم همین باشد. البته در بقیه ی اشیا هم یک نوع تغییرات، تحولات و تبدیل انواع را می گویند، که من حالا به آن مسائل کار ندارم؛ نه درست واردیم و نه می توانیم قضاوت کنیم؛ نه به بحث ما ارتباطی دارد؛ اما در بشریت تحول حتمی است. با تحول نیاستی مقابله کرد؛ تحول را نباید انکار کرد. و باید به سوی تحول - به همان معنایی که عرض خواهم کرد - به شکل درست حرکت کرد. در مقابل تحول چه هست؟ رکود. نقطه ی مقابل تحول، رکود است. بعضی اینها را غلط می فهمند و اشتباه معنا می کنند. بعضی رکود را با ثبات اجتماعی اشتباه می کنند. رکود، بد است؛ ثبات اجتماعی خوب است. بعضی خیال می کنند که رکود یعنی ثبات اجتماعی. تحول را هم بعضی با آنارشسیسم و هرج و مرج و هر چی به هر چی بودن، اشتباه می کنند. این اشتباهات موجب شده است که یک عده ای که طرفدار ثبات اجتماعی اند، با هر تحولی مخالفت کنند؛ به خیال اینکه این تحول، ثبات را به هم می زند. از طرف دیگر، کسانی که خیال می کنند هر تحولی به معنای ساختار شکنی و شالوده شکنی و زیر سؤال بردن همه ی اصالتهاست، اینها هم برای اینکه تحول ایجاد کنند، ثبات اجتماعی را از بین می برند و دچار خطر می کنند. این دو اشتباه، از دو طرف وجود دارد. تحول، یک چیز است، آنارشسیسم، یک چیز دیگر؛ و هرج و مرج هم یک چیز دیگر است. همچنان که ثبات اجتماعی یک چیز است و رکود اجتماعی و ایستایی اجتماعی هم یک چیز دیگر است؛ اینها را نباید با هم اشتباه کرد. آنچه خوب و درست است، جامعه ی با ثبات، اما غیر راکد و دارای تحول است؛ جامعه ای که حتی تحولات صحیح را سریع در خودش به وجود بیاورد.

چگونه می شود این ویژگی را به دست آورد؟ این که: ریشه ها و اصالتها را حفظ کنیم و شالوده شکنی نکنیم؛ هویت ملی را بشدت مورد ملاحظه قرار دهیم و ارج بنهیم. هویت جمعی یک ملت، جزو آن چیزهایی است که در تحولات باید دست نخورد. در کنار هویت ملی، پویایی، نشاط، برخورداری از آزادی تحرك و روح رقابت در میان جمع خود را باید بشدت ارج بنهیم و به آن اهمیت بدهیم. لازمه ی این نشاط و پویایی این است که هم منتقد باشیم، هم انتقادپذیر، که هر کدامش نباشد، بد است. بعضیها اهل انتقاد کردن هستند؛ انتقاد هم بجاست؛ شما هر چیزی را با دقت نگاه کنید و یک خرده ای کنجکاوی کنید، یک نقطه ی عیبی در آن پیدا می کنید و می شود عیب جویی کرد و عیبی هم ندارد؛ چنانچه عیب جویی در جهت رفع عیب باشد، خیلی خوب است؛ اما این افراد، خودشان انتقادپذیر نیستند! اگر کسی بگوید چرا این قدر پُرحرفی می کنی و چرا همه اش عیبها را می بینی، چرا مثل مگس فقط روی زخمها می نشینی، نقاط مثبت را هم ببین، بدشان می آید! البته معیار و ملاک، برآیند نقاط مثبت به نقاط منفی است. ما ضعفهایی داریم، مشکلاتی داریم، بدیهایی داریم؛ قوتهایی هم داریم، خوبیهایی هم داریم؛ زیباییهایی هم داریم. ببینید در موازنه ی این دو با یکدیگر، برآیند اینها چه خواهد شد؛ آن می شود معیار. اگر بدیهایمان بیشتر بود، بد است؛ اگر خوبیهایمان بیشتر بود، خوب است. پس هم انتقاد خوب است، هم انتقادپذیری. اینها لازمه ی آن تحول و حالت مطلوب جامعه است؛ همراه با امید، همراه با پُرکاری، همراه با برنامه ریزی و همراه



با داشتن خط مشی درست و سرمشق برای تحول.

حالا چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ این دگرگونی ای که می‌خواهیم ایجاد کنیم، به چه معناست؟ جای آنچه که می‌خواهیم دگرگون کنیم، چه می‌خواهیم بگذاریم؟ اینها مهم است. و در این راه، کار و تلاش، شرط اول است. پس، ثبات اجتماعی باقی می‌ماند؛ به خاطر اینکه ریشه‌ها و اصالتها و ساختارهای اصلی و هویت ملی محفوظ است. هویت ملی هم که می‌گوییم، ملیت در مقابل دین نیست، بلکه هویت ملی هر ملت، مجموعه‌ی فرهنگها و باورها و خواستها و آرزوها و رفتارهای اوست. یک ملت مذهبی، یک ملت موحد، یک ملت مؤمن و یک ملت معتقد به پاکان درگاه الهی و اهل بیت پیغمبر است؛ این جزو فرهنگ و هویتشان است؛ هویت ملی که می‌گوییم، شامل همه‌ی اینها هست؛ اینها را حفظ کنیم. حالا برای تغییر بخشهای غلط، کارهای غلط و راه‌های غلط، تلاش و پویایی لازم است.

نقطه‌ی مقابل، این است که هرج و مرج رفتاری و سیاسی و ساختارشکنی و پوچ‌گرایی و فراموشی هویت ملی بر ما حاکم شده باشد؛ این، نقطه‌ی مقابل آن چیز مطلوب است؛ یعنی ایجاد یک حرکت، اما در جهت خراب کردن آنچه که داریم و مفید است و لازم می‌دانیم. این، غلط است. بعضیها در زمان جوانی ما - آن زمان که نهضت معماری غربی بر کشور ما تازه حاکم شده بود - می‌خواستند ساختمانهای قدیمی را خراب کنند و آنها را به ساختمانهای با سبک نو تبدیل کنند. همین ساختمانهای با پنجره و شیشه‌های بزرگ از آن زمان شروع شد. بیشتر اینها خانه‌ی محکم قدیمی را خراب می‌کردند، که من تعجب می‌کردم. در مشهد ما این طور بود. یک خانه‌ی محکم و خوب، اما قدیمی - اتفاقاً حالا معمارها، مهندسان، آرشیوتکتها و مطلعان ما می‌گویند برای کشور ما همان روش قدیمی درست است و این شیشه‌ها و پنجره‌های بزرگ و آفتابگیرهای آنچنانی، اروپایی است؛ چون آنها آفتاب را آرزو می‌برند و نمی‌بینند، ولی کشور ما کشور پُرآفتاب است؛ بخصوص بعضی از مناطقتش. بنابراین، چه لزومی دارد؛ همان پنجره‌های کوچک و درهای چوبی خوب بود - را خراب می‌کردند و از تیرآهن و سیمان و در آهنی و شیشه‌های بزرگ و... استفاده می‌کردند. اینها کار هجو و غلطی است؛ کار عاقلانه‌ای نیست.

ما در تحولات بنیانی اساسی جامعه، ممکن است گاهی این طوری عمل کنیم؛ به جای اینکه بنیانها را حفظ کنیم و بر آنچه که نیاز داریم، پافشاری کنیم و آنچه را که نداریم، برای خودمان فراهم کنیم، هویت مستقل ملی خودمان را فراموش کنیم! که متأسفانه این مسئله در کشور ما و خیلی از کشورهای اسلامی داستان و سرگذشت بسیار غمباری دارد، که حالا بعد ممکن است اشاره‌ای بکنم.

از این خطرناکتر، این است که سررشته‌ی همین تحولات منفی در سطح بین‌المللی، در دست کسانی باشد که آنها به وسیله‌ی این تحولات می‌خواهند اهداف خودشان را - که یا زر است یا زور - تأمین کنند و برای آنها چیزی به نام هویت ملتها اصلاً ارزش ندارد؛ که متأسفانه این در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر، در دنیا اتفاق افتاده است؛ یعنی تحولات کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین در دام طراحی باندهای قدرت بین‌المللی افتاده است و طراح اینها صهیونیست و سرمایه‌داران بین‌المللی بوده‌اند. برای اینها آنچه مهم بوده، کسب قدرت سیاسی است که بتوانند در کشورها و دولتهای اروپایی و غیره نفوذ کنند و قدرت سیاسی را در دست بگیرند و پول کسب کنند و این کمپانیها، سرمایه‌های عظیم، کارتلها و تراستها را به وجود آورند. هدف این بوده است؛ آن وقت اگر اقتضاء می‌کرده است که اخلاق جنسی ملتها را خراب کنند، راحت می‌کردند؛ مصرف‌گرایی را در بین آنها ترویج کنند، به راحتی این کار را انجام می‌دادند؛ بی‌اعتنایی به هویتهای ملی و مبانی فرهنگی را در آنها ترویج کنند، این کار را می‌کردند. اینها، اهداف کلان آنها بوده است که تصویر می‌کردند. آن وقت همیشه لشگری هم از امکانات فرهنگی و رسانه‌ای و روزنامه‌های فراوان و مسائل گوناگون تبلیغات در مشت اینها بوده است، که اینها امروز یواش یواش دارد پخش می‌شود و من پریروز در روزنامه - البته سه، چهار ماه قبل از این، من مقاله‌اش را دیده بودم - گزارشی از تشکیل «ناتوی



فرهنگی» را خواندم. یعنی در مقابل پیمان ناتو که امریکاییها در اروپا به عنوان مقابله ی با شوروی سابق يك مجموعه ی مقتدر نظامی به وجود آوردند؛ اما برای سرکوب هر صدای معارض با خودشان در منطقه خاور میانه و آسیا و غیره از آن استفاده می کردند، حالا يك ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده اند. این، بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست؛ سالهاست که این اتفاق افتاده است. مجموعه ی زنجیره ی به هم پیوسته ی رسانه های گوناگون - که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره ها و تلویزیونها و رادیوها - در جهت مشخصی حرکت می کنند تا سررشته ی تحولات جوامع را به عهده بگیرند؛ حالا که دیگر خیلی هم آسان و رو راست شده است. در گرجستان که يك تحول سیاسی اتفاق افتاد و جا به جایی قدرت انجام گرفت، يك سرمایه دار امریکایی و صهیونیست یهودی - البته اسمش معروف است، من نمی خواهم اسمش را بیاورم - اعلام کرد که من ده میلیون دلار در کشور گرجستان خرج کردم و تحول سیاسی ایجاد کردم؛ خیلی راحت. ده میلیون دلار خرج می کنند، يك حکومت را کنار می گذارند، يك حکومت دیگر را سر کار می آورند! اینها باید روی مردم اثر بگذارند؛ باید اجتماعات درست کنند. در اوکراین هم همین کار را کردند؛ در جاهای دیگر هم همین کار را کردند. گاهی اوقات تأثیراتشان به شکل دیگری است و تعیین کننده است؛ شاید این را در يك جمع دانشجویی دیگر گفته باشم که ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی - که بسیار هم آدم پُرکار و دقیق و جدی و پایبندی بود - به تهران آمد، به دیدن من هم آمد؛ همان اوقات بود که تحولات گوناگونی در آسیای شرقی اتفاق افتاده بود؛ در مالزی، اندونزی و تایلند، و زلزله ی اقتصادی به وجود آمده بود. همین سرمایه دار صهیونیستی و بعد سرمایه دارهای دیگر، با بازیهای بانکی و پولی توانستند چند تا کشور را به برشکستگی بکشانند. در آن وقت ماهاتیر محمد به من گفت: من فقط همین قدر به شما بگویم که ما يك شبه گدا شدیم! البته وقتی کشوری وابستگی اقتصادی پیدا کرد و خواست نسخه های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را عمل بکند، همین طور هم خواهد شد.

خود این بانک جهانی و صندوق بین المللی هم یکی از بخشها و قطعه های این پازل بزرگند. این خیلی خطرناک است که سر رشته ی تحولات جهانی دست باندهای قدرت بین المللی باشد؛ که امروز هست. اینها صهیونیستها و سرمایه دارهایند و عمدتاً هم در امریکا و در اروپا هستند. این دو، سه نکته در باب تحول بود. پس، از تحول نباید گریخت؛ نباید ترسید و نباید آن را با هرج و مرج و آشوب اشتباه کرد. تحول خوب است و لازم است. حرف اصلی ما امروز این است که نه با توقف در گذشته و سرکوب نوآوری می توان به جایی رسید، نه با رهاسازی و شالوده شکنی و هرج و مرج اقتصادی و عقیدتی و فرهنگی می توان به جایی رسید؛ هر دو غلط است. آزادی فکر؛ همان نهضت آزادفکری که ما دو، سه سال قبل مطرح کردیم و البته دانشجویها هم استقبال کردند؛ اما عملاً آن کاری را که من گفته بودم، انجام نشده است؛ نه در حوزه، نه در دانشگاه. من گفتم کرسیهای آزاداندیشی بگذارید. البته حالا اینجا الان یادم آمد که در گزارشهای مربوط به دانشگاههای سمنان خواندم که خوشبختانه مجموعه های فعال دانشجویی در سمنان با همدیگر مناظرات آزاد دارند. اگر این گزارش که به من دادند، دقیق باشد، بسیار چیز مثبت و خوبی است.

مسئله ی آزاداندیشی ای که ما گفتیم، ناظر به این است. باید راه آزاد اندیشی و نوآوری و تحول را باز گذاشت، منتها آن را مدیریت کرد تا به ساختارشکنی و شالوده شکنی و برهم زدن پایه های هویت ملی نینجامد. این کار، مدیریت صحیح لازم دارد. چه کسی باید مدیریت کند؟ نگاهها فوراً می رود به سمت دولت و وزارت علوم و...؛ نه، مدیریتش با نخبگان است؛ با خود شماست؛ با اساتید فعال، دانشجوی فعال و مجموعه های فعال دانشجویی. حواستان جمع باشد! دنبال حرف نو و پیدا کردن حرف نو حرکت کنید؛ اما مراقب باشید که این حرف نو در کدام جهت دارد حرکت می کند؛ در جهت تخریب یا در جهت ترمیم و تکمیل؛ اینها با هم تفاوت دارد. این وظیفه ای است به عهده ی خود شماها. امثال بنده که مسئول هستیم؛ البته مسئولیتهایی داریم و شکی نیست در این زمینه ها؛ اما کار خود



شماهاست. گمان نکنید که نهضت آزاداندیشی و حرکت تحول و شجاعت در کارهای گوناگون را، به جای شما که دانشجو هستید یا محقق هستید یا استاد هستید، ممکن است مسئولان دولتی یا بنده بیاییم انجام بدهیم؛ نه، من نقشم این است که بیایم بگویم این کار را خوب است بکنیم. نهضت نرم افزاری و جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم را ما مطرح کردیم؛ الان حدود ده سال می‌گذرد و امروز یک غوغایی راه افتاده است. چه کسی این راه انداخته؟ من که یک کلمه بیشتر نگفتم. این کار را شما کردید؛ محقق ما، جوان ما و استاد ما؛ تحول از این قبیل است.

وظیفه‌ی نخبگان فکری و فرهنگی جامعه و حوزه و دانشگاه، مدیریت این تحول است. نه باید تحولات را سرکوب کرد، نه باید تسلیم هر تحولی شد. خوب، این تحول برای چیست؟ برای پیشرفت. پیشرفت چیست؟ باید آن را معنا کنیم.

اولاً این سؤال را باید از خودمان بکنیم: پیشرفت چیست؟ اگر سؤال نکنیم که پیشرفت چیست، پیداست به فکر پیشرفت نیستیم. بنابراین، باید اول این سؤال را از خودمان بکنیم و به دنبال پاسخش حرکت بکنیم تا آن را پیدا بکنیم.

اینکه «پیشرفت چیست؟» حرفهای گوناگونی در سطح دنیا مطرح است. همه جور حرفی هست؛ نسخه‌های قلابی، توصیه‌های متناقض، عجیب و غریب و بعضاً خائنانه، که این بلایی بود که در آغاز شروع مدرن سازی کشور به جان ما ایرانیها افتاد. اول که نشانه‌های پیشرفت اروپایی برای ایرانیها معلوم شد، کم کم به فکر افتادند که ببینند در اروپا، در آن طرف دنیا، چه خبر است؛ قبل از آن، اصلاً خبر نداشتند که در دنیا چه خبر است! سلاطین قاجاری آنقدر گرفتار حرمسراها و سفره‌خانه‌ها و گرفتاریهای شخصی و مسائل بی ارزش خودشان بودند که اصلاً از اینکه در دنیا چه دارد می‌گذرد، خبر نداشتند. رنسانس چه بود؟ چطور به وجود آمد؟ چرا به وجود آمد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ اصلاً این قضایا را تا دوران فتحعلی شاه و بعد از آن ملتفت نبودند! بعد که جنگ ایران و روس شد و دستگاه قاجاری به واسطه‌ی سلاحهای پیشرفته‌ی روسها - که آن روز از امکانات جدید و سلاحهایی که برای خودشان ساخته بودند، بهره بردند - تو دهنی محکمی خورد، تازه کسانی را به اروپا فرستادند و سفرای اروپایی هم که در ایران زندگی می‌کردند، دست و پای باز کردند. پیغام آورها و مأموران ویژه‌ای هم برای زمینه سازی نفوذ سیاسی به ایران گسیل شدند و با روشهای خودشان به ایران آمدند. اولین کسانی که با موج به اصطلاح مدرنیته مواجه شدند، چه کسانی بودند؟ شاهزاده‌ها، رجال دربار قاجاری و شخصیتهای متنفذ سیاسی آن روز. عامه‌ی مردم که خبری نداشتند، علماً که اطلاعی نداشتند و دیگران که چیزی نمی‌دانستند. اینها هم به جز خیلی افراد معدود، عموماً - تقریباً می‌شود گفت بدون استثنا - در مواجهه‌ی با این فرهنگ و پیشرفتهای غربی مات و مبهوت شدند؛ دست و پای خودشان را گم کردند و نتوانستند ذهن و عقل خودشان را به کار بگیرند و از پیشرفت طرف مقابل، به فکر پیشرفت خود بیفتند. نتیجه‌ی چه شد؟ نتیجه این شد که در دوران مشروطیت و بعد از استقرار آن، روشنفکرهای درجه‌ی اول ما عقیده‌شان این شد که اگر ایران بخواهد پیشرفت کند، باید از فرق سرتا پا غربی کامل بشود! این، یعنی تقلید محض. و همین طور هم عمل کردند و این روند تا حکومت پهلوی ادامه داشت.

حکومت پهلوی آمد این را برنامه ریزی کرد تا با سرعت بیشتری این کار انجام بگیرد. به آن مقداری که در دوره‌ی قاجار بود، قانع نبودند. پهلوی را برای این سر کار آوردند؛ چند تا روشنفکر دست نشانده‌ی مورد اعتماد خودشان از ایرانیهای تحت تأثیر غرب را هم به عنوان عناصر فرهنگی، دور و بر آن گذاشتند تا همین کار را بکنند. مسئله‌ی کشف حجاب، مسئله‌ی تغییر لباس و مسئله‌ی حذف کردن نشانه‌های ایرانی اسم: میرزا، سید، خان، آقا، دادن امتیازات فراوان در زمینه‌های نفت و آوردن مستشارهای خارجی - که روز به روز هم بیشتر شد - از این قبیل است. بعد هم که - انگلیسیها رضاخان را کنار گذاشتند، در دوره‌ی بعد، امریکاییها از سال 1332 همه کاره‌ی کشور



شدند؛ این سرگذشت تحولات ما در دوران طاغوت است که با همان مدیریت خطرناک که گفتم، به سمت نابود کردن اصلتها رفت. ای کاش در مقابل چیزی می گرفتند! نه، هیچ چیز هم نگرفتند. یعنی ایرانیها در طول سالهای متمادی - بیش از شصت، هفتاد سال - که در اختیار انگلیسیها و غربیها بودند، این قدرت را پیدا نکردند که مثلاً یک مرکز تحقیقات علمی در کشور به وجود آورند که ظرف پنجاه سال دو تا اختراع درست کند؛ دانشمندی را تربیت کنند که دو، سه تا کشف جدید علمی بکنند؛ یعنی اینها این اندازه از غرب استفاده نکردند. آنها چه می خواستند؟ مصرف کننده می خواستند. مصرف کننده ی اقتصادی ای که به طور طبیعی با خودش مصرف فرهنگی و تسلیم سیاسی را هم همراه دارد. آنها این را می خواستند؛ اینها هم راحت تسلیم شدند و دادند. همه ی این تشنجهها، درگیریها و چالشهایی که شما در دوران حکومت قاجاریه از زمان تنباکو تا دوران رضا خان و تا بعد از آن می بینید که بین جبهه ای از مؤمنین به رهبری علما از یک طرف و حکام جائر از یک طرف انجام گرفت، نشئت گرفته از این قضیه است. در قضیه ی امتیاز «رژی»، میرزای شیرازی در مقابل دادن امتیاز مفت و مجانی یک منبع درآمد بزرگ در کشور به غربیها و خارجیها، مخالفت کرد. در قضیه ی امتیاز «رویتر» همین طور، و در قضیه ی قرارداد 99 - قرارداد معروف به «قرارداد وثوق الدوله» که در واقع طبق آن، همه ی کشور را به دست انگلیسیها می دادند - هم همین طور بود، که مدرس، آن روحانی برجسته، مخالفت کرد.

در قضیه ی ملی شدن صنعت نفت هم که مرحوم آقای کاشانی (رضوان الله علیه) دخالت کرد، همین طور بود. این چالشهایی که علما با حکام دورانی مختلف داشتند - که مردم و بسیاری از روشنفکرها هم با اینها همراهی کردند - همه در این مرز است؛ مرز منافع ملی، و آن طرف هم که تحول ناشی از اراده و تصمیم گیری قدرتهای بیگانه است. پس نسخه های پیشرفت و نسخه های غربی و بیگانه، بعضاً حتی خائنانه است.

برای اینکه ما بتوانیم نسخه ی درست پیشرفت را پیدا کنیم، چه لازم داریم؟ بحث نظری. این، یکی از آن کارهایی است که شماها باید بکنید. پیشرفت یک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست که در بحثهای ذهنی و باز بیفتیم و همین طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تئوریک بدون توجه به خارج و واقعیات؛ نه، اینها را نمی خواهیم، این غلط است. مثل اینکه در باب تهاجم فرهنگی ما یک روزی گفتیم دارد تهاجم فرهنگی انجام می گیرد. این صحبت دوازده، سیزده سال قبل است. اگر از من می خواستند که تهاجم فرهنگی را نشان بدهم، من که با چشم خودم کأته دارم تهاجم فرهنگی را می بینم، می توانستم موارد را نشان بدهم. در چندین سخنرانی نشان هم دادم؛ اما بعضیها شروع کردند به انکار تهاجم فرهنگی! و گفتند: نه آقا، چنین چیزی وجود ندارد!

بنده به یاد بنی صدر افتادم. در اول جنگ تحمیلی عراق، دلسوزهای محلی می آمدند و می گفتند عراقیها به خاک ما حمله کردند؛ به مرز ما نفوذ و تجاوز کردند. ما به بنی صدر می گفتیم: رئیس جمهور! شما چه خبر دارید؟ می گویند عراقیها حمله کردند؛ می گفت دروغ می گویند؛ این سپاه برای اینکه خودش امکانات دست و پا کند، این حرفها را می زند! آنها را متهم می کردند. بعد هم به دهلران رفت - که هنوز آن وقت دهلران را نگرفته بودند - ایستاد و مصاحبه کرد؛ گفت: من الان در دهلرانم؛ می گویند عراقیها آمده اند؛ عراقیها کجایند؟! از دهلران بیرون آمد و دو ساعت بعد دهلران به وسیله ی عراقیها تصرف شد. نمی شود که واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن انکار کرد.

پادشاه معاصر حافظ، شاه شیخ ابواسحاق - که البته شاه بود، اما شیخ نبود؛ اسمش شیخ ابواسحاق است - یک جوان خوشگذران خوش قیافه بود که از شعرهای حافظ فهمیده می شود که به او خیلی علاقه داشته، وقتی امیر مبارزالدین آمده بود اطراف بیابانهای شیراز اردو زده بود و داشت خودش را آماده ی حمله ی به شیراز می کرد، این حاکم بدبخت شیراز که غرق در عیش و نوش خودش بود، خبر نداشت، وزیرش هم جرئت نمی کرد به او چیزی بگوید. اگر چیزی می گفتند، می گفت شماها بیخود می گویند. وزیرش یک روز تدبیری اندیشید و مثلاً گفت: جناب اعلی حضرت مایل نیستید که در این فصل بهار، بالای پشت بام برویم و این بیابان را نگاهی بکنیم و از این سبزه ی



بیابان استفاده ای بکنیم؟ آن هم که چنین آدمی بود، گفت: چرا؛ برویم. بالای پشت بام قصر رفت، نگاه کرد و دید در بیابان اردو زده اند. گفت: اینها چیست؟ گفت: اردوی مبارزالدین کرمانی است؛ آمده پدر شما و همه ی دربارتان را در بیاورد. به این بهانه و تدبیر، وجود دشمن را به او نشان داد. بعضی این طوری اند؛ چشمشان را روی هم می گذارند؛ گفتند تهاجم فرهنگی نیست. بعد که قبول کردند تهاجم فرهنگی هست، به دنبال بحثهای ذهنی رفتند! «تهاجم یعنی چه؟»، «فرهنگ یعنی چه؟»، «فرهنگی چه چیزهایی را شامل می شود و چه چیزهایی را شامل نمی شود؟» ما به اینها چه کار داریم؟! نقل می کنند قدیمها که در یک شهری، یک سینما درست کرده بودند؛ یک عده ای رفتند پیش عالم شهر - که آدم گوشه گیری بود - تا وادارش کنند که با این سینما مخالفت کند. گفتند: آقا! در این شهر سینما ساخته اند، شما یک اقدامی بکنید. عالم یک فکری کرد، گفت: حالا ببینیم این سی ئماست یا سی ئماست یا سی ئماست! کدام درست است؟! بنا کردند بحث نظری کردن که ضبط لفظ سینما را پیدا کنند! بنده طرفدار بحثهای نظری این طوری نیستم که برویم در آنها غرق بشویم؛ اما به هر حال باید بحثهای نظری انجام بگیرد تا معلوم شود که پیشرفت به چیست.

«تعیین الگوی پیشرفت» هم لازم است. الگوی پیشرفت چیست؟ ما باید این را مشخص کنیم. اگر این را مشخص کنیم، آن وقت در برنامه ریزیها، اولویتها، تقدماتها، برنامه ها، زمان بندیها، و سرمایه گذاریهای ما اثر می گذارد؛ به دنبال خود فرهنگ سازی می آورد؛ در گفتگوی نخبگان خودش را نشان می دهد و به ذهنیت عامه ی مردم سرریز می شود؛ حتی در صادرات و واردات کشور اثر می گذارد؛ چه چیزی را از کجا وارد کنیم؟ چه چیزی را به کجا صادر کنیم؟

حالا می خواهیم مشخص کنیم که پیشرفت چیست؟ تعریفهایی برای پیشرفت و کشور پیشرفته در دنیا معمول است؛ ما اغلب اینها را قبول داریم و رد نمی کنیم؛ مثلاً صنعتی شدن و فرا صنعتی شدن کشور؛ اینها دلیل پیشرفت است. خودکفایی؛ کشور در مسائل حیاتی و اساسی باید خودکفا باشد. نه اینکه از دیگران بکلی بی نیاز باشد، نه؛ اما اگر به کسی یا کشوری، در چیزی احتیاج دارد، طوری روابطش را تنظیم کند که اگر خواست آن را به دست آورد، دچار مشکل نشود؛ او هم چیزی داشته باشد که مورد نیاز آن کشور است؛ خودکفایی یعنی این. وفور تولیدات، وفور صادرات، افزایش بهره وری، ارتقاء سطح سواد، ارتقاء سطح معلومات عمومی مردم، ارتقاء خدمات شهروندی، خدمت دادن به شهروندان، رشد نرخ عمر متوسط - به قول تعبیرات اخیر، امید به زندگی - اینها جزو نشانه های پیشرفت است و درست است. کاهش مرگ و میر کودکان، ریشه کنی بیماریهای گوناگون در کشور، رشد ارتباطات و امثال اینها، شاخصهایی است که در دنیا برای یک کشور پیشرفته ذکر می کنند و ما این شاخصها را رد نمی کنیم و قبول داریم. منتها توجه داشته باشید این شاخصها را وقتی که به ما تحویل می دهند - به ما که تشکیل دهنده ی این شاخصها نیستیم - در لابه لای آن، چیزهایی است که دیگر آنها جزو شاخصهای پیشرفت و توسعه نیست؛ چیزهایی را به میان می آورند که این صادر کردن فرهنگ مخالف با هویت و شخصیت ملی و میل برای وابسته کردن کشورهاست. آن کسانی که این شاخصها را تهیه و ارائه می کنند، اگر غالباً چه دانشمندانند، اما بسیاری از آنان آدمهای مستقلی نیستند؛ یعنی همان شبکه و همان ناتوی فرهنگی در مجموعه ی خود، بسیاری از این دانشمندان، متفکران، هنرمندان، ادبا و امثال اینها را هم دارد. با وجود همه ی اینها، اساس تحول باید بر «ملاحظه ی عناصر اصلی هویت ملی» قرار داده شود، که آرمانهای اساسی و اصولی مهمترین آنهاست. من این را عرض می کنم که صنعتی شدن، فرا صنعتی شدن، پیشرفت علمی، پیشرفت خدماتی و پیشرفتهای بهداشتی و درمانی، باشد؛ اما اساس اینها باید حفظ هویت ملی باشد. اگر یک کشوری همه ی اینها را داشت، اما از لحاظ ملی، یک کشور بی هویتی بود، فرهنگش وابسته ی به دیگران بود، از گذشته و تاریخ خود هیچ بهره ای نداشت و نبرده بود، یا اگر گذشته ای داشت، آن گذشته را از چشمش دور نگه داشتند یا آن را در نظرش تحقیر کردند، این کشور مطلقاً



پیشرفت نخواهد کرد؛ زیرا هویت ملی، اساس هر پیشرفتی است.

آنچه که ما در تحول، تحولی که با پیشرفت همراه است، مورد نظرمان است - که جا دارد که این جزو آرمانهای ما باشد - مبارزه ی با فقر، مبارزه ی با تبعیض، مبارزه ی با بیماری، مبارزه ی با جهل، مبارزه ی با ناامنی، مبارزه ی با بی قانونی، مدیریت آنها را به سطح علمی تر ارتقاء دادن، رفتار شهروندان را به سطوح منضبط ارتقاء دادن و انضباط اجتماعی، رشد امنیت، رشد ثروت ملی، رشد علم، رشد اقتدار ملی، رشد اخلاق و رشد عزت ملی است؛ همه ی اینها در این تحول و پیشرفت، به معنای صحیح دخالت دارند و ما اینها را پایه های اصلی می دانیم. در کنار اینها، عشق به معنویت و ارتباط با خدا، مهمترین عاملی است که پیشرفت يك ملت را به معنای واقعی خودش تضمین می کند؛ اگر این نشد، همه ی آنچه که دستاوردهای به معنای عرفی و رایج جهان پیشرفته محسوب می شود، ممکن است در راههای غلطی مصرف شود. یعنی ممکن است يك کشور از لحاظ رفتارهای اجتماعی اش منضبط، مؤدب و با اخلاق باشد، ثروت و علم را هم به دست بیاورد، اما در عین حال همین ثروت و علم، و همین انضباط مردمی خودش را برای نابود کردن يك ملت دیگر به کار گیرد. این غلط است؛ این در منطق ما درست نیست. علم خودش را به کار بگیرد برای ایجاد سلاحی مثل بمب اتم که وقتی يك جایی فرود افتاد، دیگر با گناه و بی گناه و مسلح و بچه ی کوچک و شیرخوار و انسانهای مظلوم را نگاه نمی کند و فرقی نمی گذارد و همه را نابود می کند. علمی که در این راه به کار بیفتد و کشوری که این را داشته باشد و تحولی که بخواند به اینجا منتهی شود، مورد تأیید ما نیست و ما چنین تحولی را دوست نمی داریم.

خداپرستی، عشق به معنویت، عاطفه ی انسانی در هر تحولی، و عواطف و محبت در انسانها باید تقویت بشود و در این جهت باید راه برویم. آن تحول اجتماعی یا اقتصادی ای که انسانها را نسبت به هم بی تفاوت و بی محبت می کند، ممدوح نیست؛ مذموم است. اگر شما می شنوید که در برخی از کشورهای غربی، فرزند و پدر در يك شهر زندگی می کنند، اما فرزند از پدرش سال به سال احوالی نمی پرسد، خانواده ها دور هم جمع نمی شوند، کودکان از عطفتهای پدران و مادرانه برخوردار نمی شوند، زن و شوهرها جز به موجب يك قرارداد موقت - يك قرارداد قانونی بسته شده است - کنار هم نمی نشینند؛ زن يك جا کار دارد، مرد يك جا کار دارد، آخر کار این، ساعت هشت شب است، آخر کار آن، ساعت ده شب است، بعد يك قرار این با يك دوستی دارد، او قرار با يك همکاری دارد؛ اگر اینها را شما می شنوید که در جایی هست و اگر اینها واقعیت دارد، اینها دیگر نشانه های پسرفت است. آن تحولی که به این چیزها بینجامد، مورد تأیید ما نیست. ما تحولی می خواهیم که بین پدرها، مادرها، خانواده ها، فرزندان، دوستان و همسایگان الفت و محبت بیشتر به وجود آورد؛ تا چهل خانه آن طرفتر را شما همسایه ی خود بدانید؛ این خوب است. محیط، محیط تراحم و تعاطف باشد؛ همه ی افراد جامعه نسبت به همدیگر احساس مسئولیت کنند: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة»؛ همه ی شما راعی هستید؛ یعنی رعایت کننده. همه ی شما مسئول از رعیت تان هستید؛ یعنی آن کسی که مورد رعایت شما باید قرار بگیرد. آن تحولی که در پیوندها و نظامات اجتماعی به يك چنین حقایقی منتهی بشود، آن پیشرفت است؛ پیشرفت مورد نظر اسلام و جمهوری اسلامی، این است. پیشرفتی که بر فردمحوری و اباحه ی لذاتی که انسان به طور مطلق دوست می دارد، مبتنی باشد، پیشرفت نیست. دنیای صنعتی غرب امروز بر این پایه استوار است: اباحه ی لذات؛ هر لذتی که شرطش فقط این است که تعدی به دیگری نباشد. هر چیزی که دوست می داری، مباح است؛ لذت جویی کن. برای همین هم است که می بینید دیگر این تعبیرات شرم آوری که امروز وجود دارد، حتی به سطح کلیساهای آنها هم کشیده شده است! همجنس بازیها و کارهای زشتی که اینها می کنند، ارتباط و اختلاطهای نامشروع و مستجهن جنسی که بین اینها رایج است، يك روز مخفی بود، همین طور بتدریج طوری شده که امروز يك چیز رایج شده است. دو، سه سال پیش از این، کشیش يك کلیسایی در امریکا اعلام کرد که من حاضرم دو تا همجنس را که می خواهند با هم زندگی کنند، عقدشان را بخوانم!



این همان لذت گرایی است. می گوید از این خوشم می آید، پس باید انجام بدهم. این ممنوع و مطرود است. ما این را پیشرفت نمی دانیم.

اقتداری که مبتنی بر ظلم به ملت‌های دیگر و به بهای پسرفت ملت‌های دیگر باشد، پیشرفت و تحولی که در خدمت یک طبقه ی خاص - طبقه ی سرمایه دار - باشد، که امروز در کشورهای غربی این طور است، مورد نظر ما نیست. ثروت این کشورهایی که زیاد است، یعنی درآمد عمومی شان زیاد است - به تعبیر رایج، درآمد ناخالص ملی - چگونه توزیع می شود؟ به هر کس چقدر و در مقابل چه مقدار کار، می رسد؟ معمولاً اینها را نگفته می گذارند. برای کسب معاش، زن و شوهر روز و شب کار کنند و توان نداشته باشند تا بتوانند زندگی خودشان را بگذرانند، اما در مقابل سرمایه داران بزرگ - راکفلرها و فوردها و آنهایی که حالا جدیداً در این میدان وارد شده اند - کوههایی از ثروت داشته باشند که نتوانند محاسبه کنند؛ اینها مورد نظر ما نیست. پیشرفتی که در خدمت طبقه ی سرمایه دارها باشد، پسرفت است. پیشرفتی که با باختن هویت مستقل ملی همراه باشد و انسان خودش را از دست بدهد، پیشرفت نیست.

تقلید، رایج شدن و پیشرفت تقلید، پیشرفت نیست. وابسته کردن اقتصاد، تقلیدی کردن علم، ترجمه گرایی در دانشگاه؛ که هر چه که آن طرف مرزها، مرزهای غربی و کشورهای اروپایی، گفته اند، ما همان را ترجمه کنیم و اگر کسی حرف زد، بگویند مخالف علم حرف می زند؛ پیشرفت نیست و ما این را پیشرفت نمی دانیم. نه اینکه ترجمه را رد کنیم؛ من این را بارها در مجامع دانشگاهی گفته ام؛ نخیر، ترجمه هم خیلی خوب است؛ یاد گرفتن از دیگران خوب است؛ اما ترجمه کنیم تا بتوانیم خودمان به وجود آوریم. حرف دیگران را بفهمیم تا حرف نو به ذهن خود ما برسد؛ نه اینکه همیشه پای حرف کهنه ی دیگران بمانیم. یک حرفی را در زمینه ی مسائل اجتماعی پنجاه، شصت سال پیش فلان نویسنده یا فیلسوف یا شبه فیلسوف فرهنگی گفته، حالا آقایی بیاید در دانشگاه، دهنش را با غرور پُر کند و همان را دوباره به عنوان حرف نو برای دانشجو بیان کند! این پیشرفت نیست؛ پسرفت است. زبان و ملی را مغشوش کردن، هویت اسلامی ملی را سلب کردن و مدل بازی به جای مدل سازی، پیشرفت نیست. ما وابسته شدن و غربی شدن را پیشرفت نمی دانیم.

آنچه که پیشرفت هست، این است که ما از هر که و هر جور، همه ی دانش‌های مورد نیازمان را فرا بگیریم؛ این دانش را به مرحله ی عمل و کاربرد برسانیم، تحقیقات گوناگون انجام بدهیم، برای اینکه دامنه ی علم را توسعه بدهیم، تحقیقات بنیادی انجام بدهیم، تحقیقات کاربردی و تجربی انجام بدهیم، تا فناوری را به وجود آوریم یا فناوری جدیدی را به وجود بیاوریم یا فناوری را تکمیل کنیم؛ تصحیح کنیم و انجام بدهیم؛ در زمینه ی آموزش‌های مدیریتی از پیشرفتهای دنیا فرا بگیریم، آن را بین خودمان بر طبق نیازها و عرف و فرهنگ خودمان تحلیل و فهم کنیم و با جامعه مان تطبیق کنیم؛ درباره ی مشکلات اجتماعی ای که در کشور وجود دارد، تحقیق کنیم و راه ریشه کردن اینها را پیدا کنیم و به دنبال این برویم که راه مبارزه با اسراف چیست. اسراف یک بیماری اجتماعی است. راه مبارزه با مصرف گرایی چیست؟ راه مبارزه با ترجیح کالای خارجی بر کالای ساخت داخل چیست؟ اینها تحقیق می خواهد. در دانشگاهها پروژه های تحقیقی بگیرید، استاد و دانشجو کار کنید، نتیجه ی تحقیق را به مسئولان کشور بدهید؛ به رسانه ها بدهید تا سرریز شود و فرهنگ سازی شود. این، می شود پیشرفت.

راه مبارزه با گسترش اخلاق بی بند و باری غربی چیست؟ راه مقابله با بی انضباطی اجتماعی چیست؟ همین مسئله ی چراغ قرمز که یک نمونه ی کوچکش است. چه کار کنیم که موتور سیکلت ما، تاکسی ما، ماشین شخصی ما، ماشین مدیر کل و مسئول ما از چراغ خطر سر چهارراه عبور نکند؟ چه کار کنیم این پیاده ی ما وقتی که چراغ خطر پیاده رو قرمز است، عبور نکند؟ اینها کارهای بسیار خوبی است، تلفات را کم می کند، زندگی را راحت می کند و اعصاب انسان را آرام می کند.



الان که يك مشكلى وجود دارد، اين مشكل را چگونه حل كنيم؟ اين گره را چگونه باز كنيم؟ اين كار شماسست. راه مبارزه با طلاق، راه مبارزه با مواد مخدر، راه مبارزه با بى احترامى به بزرگترها - كه خوشبختانه اين عيب خيلى در جامعه ي ما وجود ندارد، اما حالا كم و بيش ممكن است يك جاهيى ديده شود - راه مبارزه با بى اعتنايى به مادر، بى اعتنايى به پدر و مبارزه با دروغگويى و كم تحملى چيست؟ چرا همديگر را تحمل نمى كنيم و عيب جويى مى كنيم؟ در يك محيط واحد، با يك جهتگيرى واحد، يك نقطه و خدشه ي كوچكى موجب مى شود كه اين گروه در مقابل آن گروه بايستند و آن گروه در مقابل اين گروه.

من اين را به شما بگويم - با تجربه اى كه بنده از اول انقلاب تا حالا دارم - كه غالب دستة بنديهاى سياسى کشور ما از اين قبيل بود كه متأسفانه بعد به دستة بنديهاى عميق تر هم منتهى شد. در آن سالهاى رياست جمهورى بنده، دو گروه در کشور بودند: چپ و راست. يك عده اى مى گفتند چپ، يك عده مى گفتند راست. بنده يك بحث تحليلى مفصلى كردم - سالهاى 62، 63 بود؛ حالا دقيقاً يادم نيست - و ثابت كردم كه اين اختلافات مثل اختلافات قبائل قديمى عرب است. يك قبيله با يك قبيله ي ديگر بد بود؛ منشأش نه يك مبنای اقتصادى بود و نه يك مبنای اعتقادى. فرض كنيد يك وقتى اسب اين قبيله در مرتع يکى از افراد آن قبيله چريده، او هم مثلاً گفته بالای چشمت ابروست؛ اين هم يك جوابى داده و احياناً خونى هم بينشان ريخته شده يا نشده، اما اين دو تا قبيله ديگر تا ابد بايد با هم دشمن باشند! بنده ثابت كردم كه اختلافات آن روز چپ و راست در کشور ما از اين قبيل است؛ و بود. اختلافات عاطفى و اخلاقى به دستة بنديهاى سياسى تبديل شده بود. البته امروز آن طور نيست. امروز يك عده عميقاً با نظام جمهورى اسلامى مخالفند؛ حالا با زبانها و شعارهاى گوناگون و تحت پرچمهاى مختلف با اصل نظام مخالفند. مخالفت هم نه به خاطر اينكه يك جايجزين بهترى براى آن دارند. با همان شعارهاى كه جمهورى اسلامى به خاطر مبارزه با آنها به وجود آمد، مى خواهند با جمهورى اسلامى مخالفت كنند. جمهورى اسلامى براساس نفى سلطه ي غرب و امريكا سركار آمد؛ اما اينها طرفدار سلطه ي غربند. جمهورى اسلامى براى گسترش دين و معنويت و مفاهيم اسلامى سركار آمد؛ در حالى كه اينها اصلاً مخالف گسترش اين مفاهيمند. جمهورى اسلامى شعار خودش را وحدت دين و سياست قرارداد؛ در حالى كه اينها اصلاً دشمن وحدت دين و سياستند. بعضيها اين طورى اند؛ حالا كمند، زيادند، چه كسانى اند و چه هستند، اينها را كار نداريم، لكن باز در بين همين مجموعه هاى كه همفكرند و هم جهتند، انسان مى بيند يك اختلافاتى هست كه باز از قبيل همان اختلافات قبيله اى سابق است. راه مقابله با اين بى تحملى چيست؟ اين، تحقيق نظرى مى خواهد؛ به قول شماها كار تئوريك بكنيد و بعد هم اين را عملياتى كنيد. اين مى شود پيشرفت. بخشى از پيشرفت اينهاست و از اين قبيل است. حرف ما اين است: يك؛ با تحول نبايد سینه به سینه شد. دو؛ از تحول بايد استقبال كرد. سه؛ نه فقط با تحول نبايد دشمنى كرد، كه بايد از آن استقبال كرد. چهار؛ تحول را بايد مديريت كرد؛ در تحول، دگرگونى به سمت پيشرفت و تعالى را بايد در نظر گرفت. تحولى كه موجب پسرفت بشود، تحول بدى است. پنج؛ تحول را با آنارشيسم و ساختارشكنى و هرج و مرج نبايد اشتباه گرفت. و بالاخره پاى ي تحول را بايستى غير از آن چيزى كه امروز معيارهاى پيشرفت در دنيا محسوب مى شود - كه اغلبش را شمرديم - دانست؛ و معيارهاى ويژه ي جمهورى اسلامى و حرف نو اسلام در زمينه هاى اخلاق، معنويت، معرفت الهى، انسان دوستى و ارتباطات و عواطف بشرى را در نظر گرفت و اينها را هم بايستى جزو معيارهاى پيشرفت دانست. و كسى هم كه متصدى اين كارهاست، عبارتند از مجموعه ي نخبگان دانشگاه و حوزه. شما جوانها و آنهاى كه آمادگى داريد، وارد اين ميدان شويد. منتها منتظر من و امثال من نمانيد. ماها حداقل پنجاه سال اختلاف سنى با شما داريم؛ شما جوانيد؛ مركز نيرو و نشاط هستيد؛ كار مال شماسست؛ همچنان كه آينده مال شماسست. بنابراین منتظر نمانيد، خودتان اقدام كنيد؛ اساتيدتان اقدام كنند. مسئولان کشور هم البته آگاه و متوجه باشند. منتها توجه داشته باشيد كه اگر شما هم دنبال اين كارها هستيد،



باید مدیریت کنید. همان شاخصها را مراقبت کنید. مثل میدان مین است ؛ دو طرف، میدان مین است. از آن خط سالم و صحیح حرکت کنید.

پروردگارا! این دل‌های جوان و روح‌های با نشاط را مشمول نظر رحمت و تفضل آمیز خودت قرار بده. پروردگارا! آنچه شنیدیم و گفتیم، برای خودت، در راه خودت و مورد قبول و رضای خودت قرار بده. پروردگارا! ما را به آنچه معتقدیم و به آنچه می‌گوییم، عامل بگردان ؛ عمل ما را با معرفت و معرفت ما را با عمل همراه کن. پروردگارا! روز به روز دل‌های این جوان‌های مؤمن و عزیز ما را با نور محبت و معرفت و لطف و فضل خودت نورانی تر کن. پروردگارا! این جوانها را در همین زندگی خودشان به هدف و آرزوی بزرگ زیارت ولی عصر ( ارواحنا فداه ) برسان.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته